مترجم: عبدالحمید گل مهرآبادی

داستان دهم

عیسی علیه السلام







تصویر ابو عبد الرحمن الكردي

مجموعه داستانهای پیامبران

حضرت عیسی علیه السلام

مترجم: عبدالحمید گل مهرآبادی

صفحه آرا: عبدالّطیف شعبانی

ویراستار: محمد رضا ساعدی

ناشر: آوای اسلام تربت جام

نوبت چاپ: اول ۱۳۸۹

شمارگان: ۵۲۰۰

چاپ: دقت

قطع: خشتی

قیمت: ۷۵۰تومان

شابک: ۲-۲۰-۵۹۹۳-۶۰۰-۹۷۸

مرکز پخش: تربت جام، انتشارات آوای اسلام

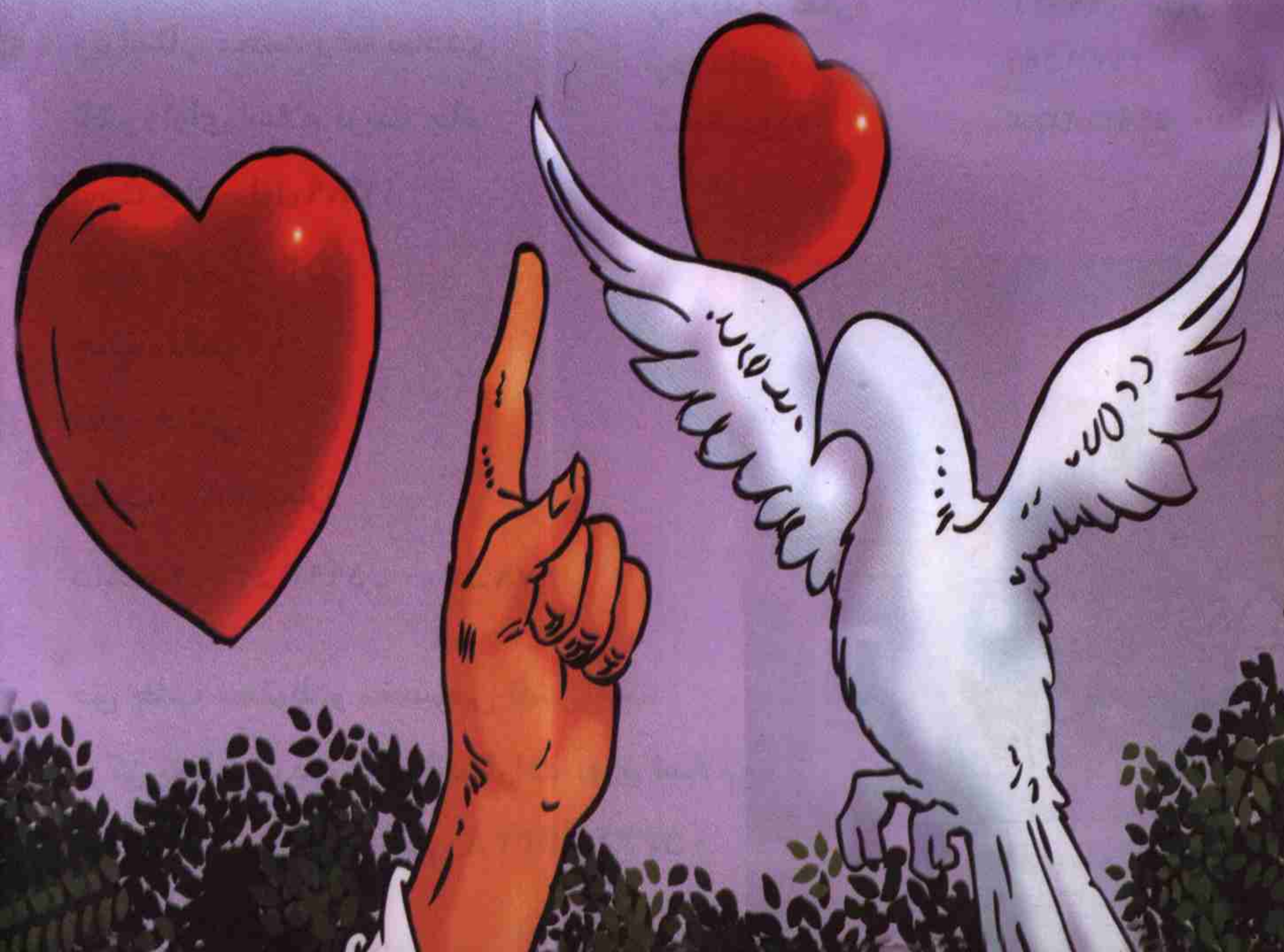
خواف، کتابفروشی شمس ۰۵۳۲۴۲۲۳۴۸۰

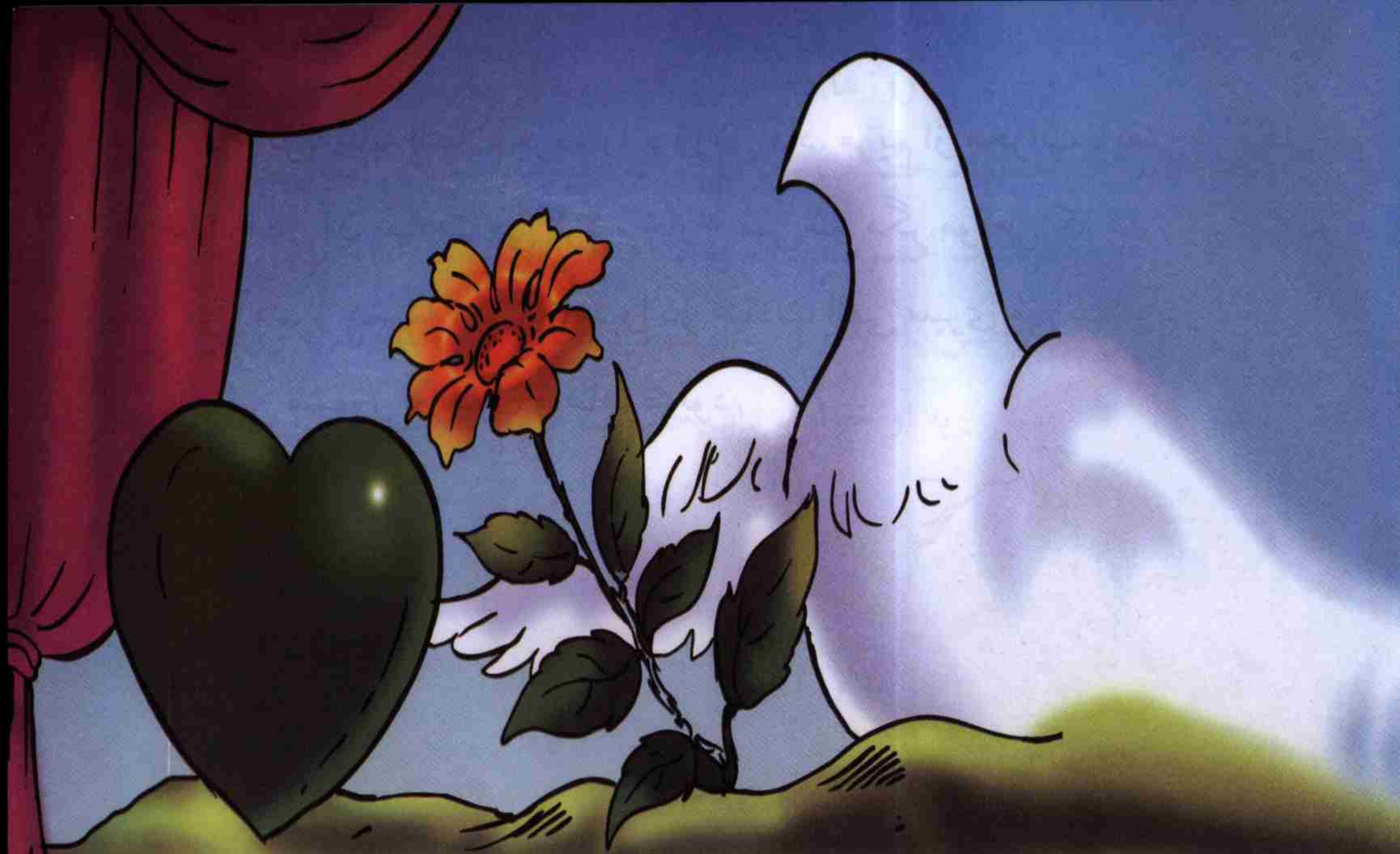
سرشناسه	گل مهر آبادی ، عبدالحمید .
عنوان	: مجموعه داستانهای پیامبران .
پدید آور	: عبد الحمید گل مهر آبادی .
مشخصات نشر	: تربت جام ، آوای اسلام ، ۱۳۸۹ .
مشخصات ظاهری	: ۱۲ ص
موضوع	:اسلام - پیامبران .
رده بندی کنگره	:۹۹۰۴۱ ژ ۸۸ ش
رده بندی دیوبی	: ۲۹۷/۱۵۶
شابک دوره	۳-۲۳-۵۹۹۳-۶۰۰-۹۷۸.



ضای داخلی حوزه علمیه احناف خواف

در زمان حضرت زکریا، مرد نیکوکاری زندگی می کرد که اسمش «عمران» و اسم همسرش «حنّه» بود. حنّه زنی مؤمن و پرهیزگار بود. او نذر کرد که اگر صاحب پسری شود او را در خدمت بیت المقدس بگمارد.





خداوند دعای آن زن نیکوکار را اجابت نمود و باردار شد. امّا قبل از این که فرزندش به دنیا بیاید، شوهرش فوت کرد. پس از مرگ همسرش با خواهرش یعنی همسر حضرت زکریا زندگی می کرد. حنّه دختری زیبا به نام مریم به دنیا آورد که در زمان تولّدش نوری از او منتشر شد.

حضرت زکریا علیه السلام مریم را پرورش داد. مریم از محراب ـ یعنی از محلی که خدا را در آن عبادت می کرد ـ خارج نمی‌شد مگر موقعی که ضرورتی برایش پیش می‌آمد. و همیشه وقت خود را در عبادت الهی سپری می کرد و در میان بنی اسرائیل مشهور به «بتول و طاهره» بود.



روزی از روزها در حالی که مریم در محراب مشغول نماز بود خداوند حضرت جبرئیل را به صورت و شکل انسانی به نزدش فرستاد. حضرت مریم با مشاهده‌ی او ترسید امّا جبرئیل به او آرامش داد و او را بشارت داد به این که خداوند به زودی فرزند پسری به او خواهد داد. حضرت مریم تعجّب کرد و گفت: «چگونه دارای فرزند می‌شوم در حالی که ازدواج نکرده‌ام».



جبرئیل علیه السلام به مریم گفت: «این به اراده و قدرت الهی است و برای او کار آسانی است. و فرزندش نشانه و معجزه‌ای برای مردم خواهد بود».

حضرت مریم برای وضع حمل، به محلی دور رفت و خداوند فرزندی بسیار زیبا به نام عیسی به او عنایت کرد.



حضرت مریم در حالی که عیسی علیه السلام را در بغل داشت به نزد قوم خود برگشت. هر کس در مورد نوزاد، از او سؤالی می کرد، جواب نمی‌داد و به بچه اشاره می‌نمود تا با او صحبت کند. قومش گفتند: «چگونه با طفلی خردسال صحبت کنیم؟» عیسی علیه السلام به سخن درآمد و گفت: «إِنِّی عَبْدُ اللّهِ آتَانِیَ الْکِتَابَ وَجَعَلَنِی نَبِیّاً»: (هر آیینه من بنده‌یِ خدایم که کتاب به من داده شد و خداوند مرا نبی خود قرار داده است).



حضرت عیسی در دامن مادر خود در بیت المقدس به بهترین روش پرورش یافت. وقتی بزرگ شد مردم را با حکمت و دانش و پند نیکو به سوی عبادت خداوند دعوت می‌داد. وقتی بنی اسرائیل معجزات او را مشاهده کردند به او حسادت ورزیدند و به او و مادرش آزار می‌رساندند.

یهودیان تنها به این اکتفا نکردند بلکه به نزد پادشاهی که در آن سرزمین حکمرانی می کرد، رفتند و او را علیه مادر و فرزند تحریک می‌نمودند. مریم از ترس این که مبادا به فرزندش، صدمه‌ای برسانند آن‌جا را ترک کرد. و با فرزندش به مصر رفت.



مدّتی را در مصر سپری کردند و مجدّداً به فلسطین بازگشتند. خدا، عیسی را به پیامبری برگزید و کتاب انجیل را بر او نازل کرد. حضرت عیسی به مردم، انجیل را تعلیم می‌داد. خداوند با معجزاتی از قبیل شفای مریض، زنده کردن مردگان با اجازه الهی، خبردادن مردم به آن چه می‌خوردند و آن چه در خانه‌های خود ذخیره می‌کردند، او را تأیید کرده بود.



عدّه‌ی کمی به حضرت عیسی ایمان آوردند و جزو انصار و پیروان او قرار گرفتند. یاران حضرت عیسی از او خواستند تا غذایی از آسمان برایشان نازل شود تا از آن بخورند و خودشان بر این معجزه شاهد و گواه باشند. حضرت عیسی دعا کرد و خداوند سفره‌ی بزرگی را ـ که ملائکه حمل می‌کردند ـ نازل کرد. همه‌ی آن‌ها حتّی فقرا از آن غذاها خوردند.

در حالی که خداوند، معجزات زیادی برای یهود فرستاد امّا آنان هم چنان بر کفر و سرکشی‌شان پافشاری می‌کردند تا جایی که قصد کشتن عیسی علیه السلام را نمودند. امّا خداوند او را از مکر و فریب آن‌ها حفاظت نمود و او را به آسمان‌ها برد.

